

مجله زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال دوم-بهار و تابستان ۱۳۸۳

نقد شعر و شاعری در هنر منثور امیر خسرو دهلوی

دکتر مریم خلیلی جهانتیغ
دانشگاه سیستان و بلوچستان



چکیده

طوطی هند امیر یمین الدین ابوالحسن خسرو فرزند امیر سیف الدین محمود اگر چه در ایران بیشتر به عنوان شاعر شناخته شده اما موسیقی دان، تاریخ نگار، عارف، منتقد، نویسنده و شاعر ارجمند فارسی گوی هند است و علاوه بر فارسی، ترکی و عربی دانی با زبان‌های سنسکریت، برج بهاکا وارد و نیز آشنایی داشته است. گواه خستگی ناپذیری او در عالم شعر و هنر، آثار متعددی می‌باشد که از اوبه جا مانده است. آنچه به نظر من بسیار جالب توجه می‌نماید آثار منثوری همچون افضل الفوائد، خزائن الفتوح، رسائل الاعجاز، مجموعه جواهر خسروی و دیباچه‌های آثار شعری اوست.

وی در دیباچه غره الکمال بحث بسیار مغتنمی در نقد شعر دارد و از شگفتی‌های کار او این است که در این مقدمه پس از اظهار نظر در مورد شعر و نقد و بررسی آن، و نقد شعر عرب، به سنجش شعر خود می‌پردازد و نقاط ضعف و قوت شعر خود را بر می‌شمرد. کاری که کمتر شاعری جرأت و جسارت پرداختن به آن را داشته و دارد. حتی بسیاری از منتقدان ادبی بر این

عقیده‌اند که شعر شاعر زنده را نمی‌توان نقد کرد و فقط پس از مرگ شاعرست که می‌توان در باب چگونگی کلام او به داوری پرداخت. اما امیر خسرو با کمال هنرمندی و در نهایت انصاف و جوه کمال و نقص سخن خود را به درستی بیان کرده است و با این داوری یکی از شگفت‌انگیزترین و سخت‌ترین کارها و به جرأت می‌توان گفت جسورانه‌ترین و بهترین نقدها را در زمینه شعر خود ارائه داده است. این مقاله به بررسی همین موضوع خواهد پرداخت.

واژگان کلیدی: نقد، مثنوی، غره الکمال، سبک، طرز، امیر خسرو

مقدمه

نقد ادبی به ارزیابی و سنجش کم و کیف آثار ادبی می‌پردازد. **Criticism** معادل انگلیسی واژه نقد به معنای قضاوت و داوری است. منتقد ادبی در ضمن بررسی ارزش‌ها و یا نقص‌های اثر هنری، به کشف و توصیف نکته‌های پنهانی اثر می‌پردازد و از این طریق ذوق و پسند هنر دوستان را هدایت می‌کند و قدرت تشخیص خوب را از بد به آنان می‌دهد و چنان‌که می‌دانیم لغت نقد هم به همین معنی است یعنی جدا کردن دینار یا درهم سره از ناسره و شناخت خوب از بد.

یونانیان باستان نخستین ملتی بودند که به نقد ادبی توجه نشان دادند. آریستو فان (۳۸۸ ق. م.)، افلاطون (۳۴۷ ق. م.)، ارسطو (۳۲۲-۳۸۴ ق. م.) و هوراس (۸۶ ق. م.) از اولین منتقدانی هستند که به نقد روی آورده‌اند و نظریات ارسطو، بخصوص در این میان جایگاه ویژه‌ای دارد. کتاب فن شعر ارسطو از آثار بسیار ارزنده این دوره در زمینه نقد ادبی است که تاثیر شگفت‌انگیزی در مباحث دوره‌های بعد داشته و زمینه بروز بحث‌های بسیار را فراهم آورده و دامنه نقد پژوهش‌های ادبی را گسترش داده است. نقد حوزه‌های مختلف اخلاق روانشناسی، جامعه‌شناسی، زیبا شناسی، اسطوره شناسی، تاریخ و لغت را در بر می‌گیرد.

سابقه نقد ادبی در ایران پیش از اسلام چندان معلوم نیست ولی به وجود کتاب‌های بلاغی مانند «کار وند» در آن عصر اشاره شده است. در دوره اسلامی نیز نقد شعر اغلب سلیقه‌ای و شخصی بوده است و بیشتر معطوف به بحث‌های بلاغی بخصوص بدیع و

عروض و قافیه می‌باشد. در کتاب‌هایی مانند قابوسنامه عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر، چهار مقالة نظامی عروضی سمرقندی، المعجم شمس قیس رازی و بدایع الافکار کمال الدین حسین واعظ کاشفی نوی‌سندگان، به بررسی شعر و شاعری پرداخته‌اند. تذکره‌های فارسی بیشتر کلی‌گویی کرده‌اند و کار آنها اغلب عبارت پردازی و سجع سازی بوده و اگر گاه قضاوتی انجام داده‌اند بیشتر به تعارف و تمجید و یا سرزنش و نکوهش شخصی گذشته تا انتقاد ادبی. در تذکره‌های عصر صفوی (۹۰۷-۱۱۴۸ ق.) نوعی نقد واژگان شعری رواج یافته و از قرن سیزدهم هجری به بعد است که در نقد ادبی تحولی اساسی پدید می‌آید.

تذکره‌های فارسی نوشته شده در هند نیز عموماً دارای همین ویژگی‌ها هستند و جای داوری در آنها خالی است و اگر نقد شعری در آنها صورت گرفته باشد، معمولاً با اظهار نظرهای مغرضانه همراه بوده و جنبه بیطرفی و انصاف در آنها رعایت نشده و کلی‌گویی صرف است و گاهی بعضی نقدهای لغوی نیز در آنها به چشم می‌خورد.

امیر خسرو و نقد شعر

بسیار شگفت‌انگیز است که در مقدمه اثری از طوطی هند، امیر خسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵ هـ. ق.)، به نقد بسیار سنجیده‌ای از شعر برسیم؛ یعنی نقد بسیار عالمانه و بی‌طرفانه‌ای مربوط به قرن هفتم. زیرا امیر خسرو غره‌الکمال را در فاصله سال‌های ۶۹۲-۶۸۴ هـ. ق. / ۱۲۹۳-۱۲۸۵ سروده است و نقد در دیباچه مثنوی همین کتاب نوشته شده و در این سال‌ها چنان‌که می‌دانیم وجود چنین داوری‌هایی در مورد شعر و بخصوص شعر خود بی‌سابقه بوده است.

آثار مثنوی امیر خسرو بسیارست. او چنان‌که می‌دانیم مصحف دار بغراخان در قلعه سامانه در حوالی ملتان بود و اداره امور تحریر و دبیری و حفظ اوراق و اسناد را بر عهده داشت و از این نظر ما را به یاد ابوالفضل بیهقی و یا شاید اگر دقیق‌تر بگوییم رشید و

طواط در قرن ششم می‌اندازد که دبیر مخصوص و شاعر و مصاحب خاص ابوالمظفر علاء الدوله اتسز خوارزمشاه و پسرش ایل ارسلان بود.

رسایل اعجاز شامل پنج رساله و مجموعه نامه‌های شخصی و خصوصی اوست که راهنمای انشا و نگارش می‌باشد. کتاب خزاین الفتح اثری منثور است که موضوع آن ذکر وقایع دوران وی تا سال ۷۱۱ هـ. است. کتاب افضل الفوائد شرح مجالس مرشد بنام او نظام الدین اولیاء است. علاوه بر این در دیباچه غره الکمال نیز خوانندگان را از هنر منثور خویش بهره مند ساخته است. در همین مقدمه پس از حمد باری و نعت رسول و ذکر خلفا مرتبه نثر را بیان می‌کند و سپس به توصیف نظم می‌پردازد و نظم را بر نثر ترجیح می‌دهد و معتقد است که: « با وجود اعتبار نثر چون از شکر نظم حلاوتی ندارد نظم را عمداً در نثر در آرند زیرا هر نظمی که در نثر افتد آرایش نثر زیاده گردد. » (فکرت، ۱۳۵۳: ۱۴) سپس به دلیل روح شیفته‌ای که دارد عرف شعر را بر عرف علم برتری می‌دهد و سخن را به جایی می‌رساند که می‌گوید:

پس در این صورت یکی شاعر که نظم خاص اوست به زکّ طبعی که یادش علم بی پایان بود
(فکرت، ۱۳۵۳: ۱۵)

او شعر عربی و فارسی را با یکدیگر مقایسه می‌کند و برای شعر عربی فضیلت شرعی قائل می‌شود اما آن را از فضیلت شعری جدا می‌داند و از جنبه هنری، شعر پارسی را برتر از عربی دانسته برای آن سه امتیاز قائل می‌شود:

۱- وجود زحافات و اختلافات واجی قرینه‌ها در کلام که در شعر عربی وزن را به هم نمی‌زند در حالی که اوزان شعر فارسی هیچ گونه کم و بیشی را بر نمی‌تابد و با کم یا زیاد شدن واج یا هجایی در یک مصراع، وزن شعر دستخوش ناهنجاری می‌شود.

۲- وجود کلمات مترادف بسیار در زبان عربی که به شاعر امکان گزینش واژه‌های مناسب را می‌دهد و ذهن و زبان او را وسعت می‌بخشد در حالی که در زبان فارسی چنین امکانی کمتر وجود دارد و با این حال عرصه سخنوری بر آنها فراخ است و شاعران فارسی گوی بخوبی در این میدان جولان می‌دهند.

۳- عدم وجود ردیف در شعر عربی و اختصاص آن به شعر فارسی که امیر خسرو آن را به وشاح تشبیه می‌کند که شاعر فارسی زبان آن را در گلوگاه قافیه بر بسته و سخنوران عرب از آن بی بهره مانده‌اند.

امیر خسرو خود این سه امتیاز را به عنوان سه فرصت و امکان دستیابی راحت‌تر و آسان‌تر به شعر عربی تلقی می‌کند و می‌گوید شاعر عرب اول با وسعت وزن، دوم وسعت لفظ و سوم ترک ردیف در شعر روبروست و کار او از شاعر فارسی زبان آسان‌ترست. با این حال شعر فارسی از نظر گوشنوازی بر عربی ترجیح دارد. اما نویسنده بار دیگر به مقوله رحجان شرعی و شعری اشاره می‌کند و چنین می‌گوید:

در آن مقام که از شرع مصطفی گویند نعوذ بالله کز شاعری سخن رانم

(فکر، ۱۳۵۳: ۱۶)

وی زبان عربی را احسن الالسنه می‌داند، چون نزول قرآن بدانست اما فرق می‌گذارد میان زبانی که می‌تواند خاستگاه بروز شعر باشد و زبانی که عرصه شرع و معانی عالی دینی است. در این مقام او به لطف لفظ در عرب و لطافت وزن در فارسی در اشاره می‌کند و قائل به وجود تخیلات بدیع و رفیع در هر دو زبان عربی و فارسی است و می‌گوید در این عرصه‌ها میان دو زبان تساوی برقرار می‌شود اما؛ باز هم اختصاص ردیف به شعر فارسی، به آن امتیاز هنری می‌بخشد.

پس از این مقدمه او به بحث در این زمینه ادامه می‌هد و مدعی می‌شود که اگر قرار باشد شاعران عرب، فارسی بیاموزند و به فارسی شعر بگویند بدرستی از عهده این کار بر نمی‌آیند اما شاعران ایرانی در این زمینه از خود عرب زبان‌ها هم موفق‌ترند و زمخشری و سیبویه را مثال می‌زند که ایرانی بودند ولی در میان اعراب عنوان علامه داشتند. به نظر می‌رسد که امیر خسرو شیفته واقعی زبان فارسی بخصوص فارسی دری بوده است. او در ادامه سخن به یکسانی زبان دری اشاره می‌کند و فرق آن را از این لحاظ با زبان هندی و شاخه‌های مختلف آن باز می‌گوید. همچنین فارسی خراسانی و سیستانی را نقد لغوی می‌کند و می‌گوید زبان گفتاری آنها با زبان نوشتاریشان متفاوت است و اختلافات لفظی در بیان و نوشتن آنها وجود دارد.

امیر خسرو شعر را دوستی می‌داند: «موافق طبع که جز با سازنده خویش نسازد و جز با نیک نامی پردازنده خود پردازد.» (فکرت، ۱۳۵۳: ۲۱)

او شاعران را در سه مرتبه قرار می‌دهد: ۱- شاعرانی که طرز و سبک خاص و مستقلی دارند که قبل از آنها سابقه نداشته مانند سنایی و انوری و ظهیر و نظامی ۲- شاعرانی که متابعت طرز متقدمان یا معاصران را می‌کنند ۳- شاعرانی که نه وسعت طبع شاعران صاحب سبک را دارند و نه حتی قدرت متابعت از استادان سخن را؛ اینان به انتحال و سرقت روی آورده به قول امیر خسرو «ریخته مردمان چیدن و انگیخته دیگران دزدیدن گیرند.» (فکرت، ۱۳۵۳: ۲۲)

امیر خسرو سپس شاعر طراز اول را دارای چهار ویژگی می‌داند: اول صاحب طرز و شیوه خاص بودن، دوم شیوه ادبی و هنری و شاعرانه داشتن و دوری از روش مذکران و صوفیان مجلس گو، سوم آفرینش تصویرهای خیالی و رنگارنگ به دور از خطا و اشکال و چهارم عدم سرقت و انتحال ادبی.

شاعر و نویسنده منتقد، امیر خسرو، سپس از متابعان سخنوری تحت عنوان شاگردیاد می‌کند و آنها را به سه دسته «شاگرد اشارت»، «شاگرد عبارت» و «شاگرد غارت» تقسیم می‌کند. دسته اول مبتدیانی هستند که با اشارات استادان سخن درصدد رفع کاستی‌های کلام خویش بر می‌آیند. دسته دوم مبتدیانی که از لفظ و معنی کلام استادان نمونه برمی‌دارند و آن را در سخن خویش می‌آورند و دسته سوم یعنی شاگردان غارت همان گونه که از نامشان بر می‌آید سخن و هنر دیگران را غارت می‌کنند و به تعبیر امیر خسرو «قطره خونی را که از دل دانایی برون افتاده است، جگر گوشه خود می‌سازند.» (فکرت، ۱۳۵۳: ۲۴) این دسته اخیر، منفور امیر خسرو هستند و او دعا می‌کند که «خدای تعالی از شر چنین بی‌شرمان، که همه تن شرم بی پایان‌اند، گوینده و شنونده را نگاه دارد.» (فکرت، ۱۳۵۳، ص ۲۴)

منتقد بزرگ در این قسمت می‌گوید اگر من این نقد شعر و شاعری را انجام دادم، به این دلیل نیست که خود را استاد سخن و شاعر طراز اول می‌دانم؛ «زیرا که از این چهار

شرط استادی که ذکر آن در بالا مذکور است بعضی در وجود بنده موجود نیست» (فکرت، ۱۳۵۳: ۲۴)

به دنبال این بحث او ادامه می‌دهد که درخت شعر او دارای شاخه‌های بسیار است و از چهار طبع او سرچشمه گرفته است:

«هر چه در مواضع مَوَاعِظ و حِکْم گفته ام حُکْم آن متابع طبیعت سنایی و خاقانیست و آن طریق چون آتش که میل به علو دارد.

- و آنچه شعر تخلص و خلاصه خیالست که از پرده دل بیرون داده‌ام..... و آن سیلی است چون آب که در صفا و روانی، خیال انگیز و جان آویز است.

و آنچه مثنوی و غزل روان کرده‌ام، آن اتباع طبایع نظامی و سعدیست و آن جنسی است چون باد که در لطافت و تری از آن لطیف تر است.

- و آنچه مقطعات و رباعیات معما و لغز است، غباری از وجود من خاکبست و آن معجوننی است چون خاک که چندین لطایف در آن افتاده است» (فکرت، ۱۳۵۳: ۵-۲۴)

او خود را در دو شرط از شرایط استادی سخن ضعیف ارزیابی کرده و می‌گوید:

«بنده را از آن چهار شرط استادی که گفته شد اول شرطی که ملک طرز است، بر حکم ماجرای که در مجرای قلم جریان یافت متابع کلمات چندین استاد بوده‌ام.

چون پس رو طرز هر سوادم پس شاگردم نه اوستادم

و شرط دوم آنکه در نافع سواد بوی خطا نباشد از آن نیز دم نتوانم زد که نظم بنده

اگر چه بیشتر روانست اما جا به جا در غزل و لغز، لغزیدنی هم هست.

در این دو شرط مستعرف و معترفم که از لاف استادی قرعه‌ای بر فال نتوانم

غلطانید» (فکرت، ۱۳۵۳: ۲۵)

با توجه به مطالب یاد شده می‌توان گفت که امیر خسرو خود را صاحب سبک و طرز

مستقل نمی‌داند زیرا در مثنوی سرایی متبوع آثار نظامی و در غزل گویی پیرو سعدی است

و به لحاظ این که در برخی اشعار خود لغزش‌هایی می‌بیند شرط دوم سخنور طراز اول را

هم در مورد خود محقق نمی‌پندارد. اما در دو شرط دیگر یعنی وجهه هنری شعر و

اسلوب شاعری و دوری از روش مذکران و صوفیان و همچنین احتراز از سرقت ادبی خود را در مرتبه اعلی می‌بیند و چنین نتیجه می‌گیرد:

«حاصل - از چهار شرط اوستادی، در دو شرط اقرار کردم که استقراری ندارم، در آن مقال استقلال یکی مالک مُلک طراز ندارم، دوم از خطّ خطا خلاص ندارم اما در دو شرط دیگر، یکی سیاق سخن بر نسق شعرا و دوم عدم انتحال، بحمد الله که درین دو شرط، سطری چندتوانم که آزادانه مواخذة تحریر کنم.» (فکرت، ۱۳۵۳: ۲۶)

به جرأت می‌توان گفت که چنین نقد سنجیده‌ای در باب شعر و شاعری نه تنها تا زمانه شاعر که سال‌ها پس از او نیز سابقه نداشته است او به مدد ذهن روشن بین خود توانسته است نظریه نقد شعر را در زمان خویش ارائه بدهد و سره را از ناسره باز نماید و در واقع معیار مشخصی برای تشخیص و تمایز آثار درجه اول، درجه دوم و درجه سوم فراهم آورد.

او در این داوری و نقد شعر همان گونه که دیدیم بیشتر به مقوله صاحب سبک بودن (طرز علی حده)، مقلد بودن (متابعت طرز)، یا متتحل بودن (غار تگر طرز) می‌پردازد. این مسأله نشان می‌دهد که شاعر با دقت و تیزبینی، محدوده توانایی‌های شاعران هم عصر خویش را می‌شناخته و در ذهنیت فعال و پویای خویش مرز بندی ظریفی برای سخنوران زمان خود قائل بوده است. او می‌نویسد که ممکن است بعضی از سارقان هنر دیگران، ناتوانی خود را انکار کنند و مدعی مرتبه ای بالاتر از آنچه شایسته آنانست باشند اما جای نگرانی نیست؛ چون قضاوت نهایی را صاحب نظران و سخن سنجان انجام خواهند داد و در ترازوی داوری آنان، هر کس در جای خویش قرار خواهد گرفت.

اما آنچه در نقد شعر امیر خسرو بیشتر جلب نظر می‌کند قضاوت او در مورد شعر و سخن خود اوست و این که با تمام هنری که داشته و با وجود اشتها و احترام بسیار، و سروده‌ها و نوشته‌های موفق که او را در مقام طوطی شکر سخن هند نشانده است باز هم خود را استاد کامل مُلک سخن نمی‌داند و تنها در دو شرط شاعری برای خود مرتبه والایی می‌یابد. این مرتبه از صداقت در داوری و این پایه انصاف و مروت را از محضر

پیر و مرشد والا مقام خود نظام الدین اولیا آموخته است؟ یا اصولاً طبعی چنین به دور از ادعا داشته که او را در مرتبه خضوع کامل قرار داده است؟ نمی‌دانم. فقط می‌توان گفت که او بسیار بزرگوارانه و با نگاهی عارفانه به این نقد سخن زده است. این مقاله با سخن او به پایان می‌رسد تا تأکیدی باشد بر این نکته که فقط رهایی از خود بینی و خود مداری و خویشتن دوستی شاعر است که می‌تواند او را در نقد کلام خود چنین سلیم و صائب بگرداند. او در پایان نقد شعر خود می‌نویسد:

«پس خود هم اینک حاکم خود شدم و حکم کردم که مسند استادی نیم تمام دارم
که اگر استادان، بنده خسرو را در استادی هم تمام گیرند، تمام نباشم.

ندهم از انصاف خویش اینجام تمام ناتمامم ناتمامم ناتمام»

(فکرت، ۱۳۵۳: ۲۶)

نتیجه

این اظهار نظر در باب شعر خویش متعلق به مردی است که احاطه بر زبان‌های فارسی، ترکی و عربی و آشنایی با زبان هندی و سنسکریت داشت، ادبیات اغلب این زبان‌ها را بخوبی می‌شناخت. در موسیقی توانایی‌هایی داشت و سیزده پرده و نغمه موسیقی را ابداع کرده، بهترین اشعار غنایی را سروده و سهم او در پیشرفت و کمال غزل سرایی در هند بسیار قابل توجه بوده است و اگر چه سرمشق او در این راه سعدی بود اما؛ سخن او سادگی، انسجام درونی، گوشنوازی و غنایی داشت که حکایت از توفیق او در این قالب شعری می‌کرد. در مثنوی سرایی نیز اگر چه تتبع در آثار نظامی کرده است اما مضامین او برگرفته از تاریخ محلی و معاصر اوست و نوعی تحول و ابداع در مثنوی‌های حماسی - تاریخی او دیده می‌شود. شاعری بدین پایه پر کار و ارجمند چون امیر خسرو آنچنان در ارزیابی شعر خود خضوع و خشوع نشان داده که هر خواننده‌ای را تحت تاثیر قرار می‌دهد و بزرگی هنری او را بر جسته تر از آنچه هست نشان می‌دهد.

رسم مردم نیست خود بینی بین مردم به چشم عین بینایی و در خود ننگرد زان سرور است.

(فکرت، ۱۳۵۳: ۱۶۸)

منابع

۱. انوشه، حسن (۱۳۷۵) دانشنامه ادب فارسی. جلد چهارم بخش یکم. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲. برنی، ضیاء الدین (۱۸۸۲) تاریخ فیروز شاهی. کلکته: به اهتمام سید احمد خان.
۳. خیر خواه، فقیر محمد (۱۳۵۴) مجلس امیر خسرو بلخی. بیهقی کتاب خپرولوموسسه.
۴. سمرقندی، دولت‌شاه (۱۳۵۴) تذکره الشعرا. به تصحیح محمد عباسی.
۵. فکرت، محمد آصف (۱۳۵۳) گزیده آثار امیر خسرو بلخی. وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان. جلد اول.
۶. قویم (۱۳۴۲) امیر خسرو دهلوی تهران: چاپخانه محمد علی فردین.
۷. گوپاموی، محمد قدرت الله (۱۳۳۶) نتایج الافکار. بمبی: نشر خاضع.
۸. مدرس، محمد علی (بی تا) ریحانه الادب. تبریز: چاپخانه شفق. چاپ دوم.
۹. نعمانی، شبلی (۱۳۶۸) شعر العجم ترجمه فخر داعی گیلانی. دنیای کتاب. چاپ سوم.